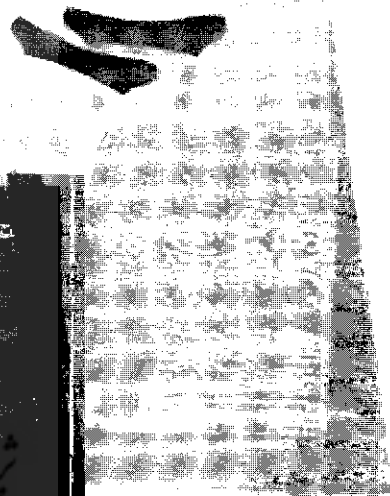


دیبچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران



• دیبچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران
• تألیف: سید جواد طباطبایی
• ناشر: نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۰، ۵۶۲ ص

• دکتر سهیلا ترابی فارسانی

دوره‌ای از تاریخ ایران که از شکست چالدران تا جنگ‌های ایران و روس ادامه دارد (دوره گذار)، از دید سید جواد طباطبایی جایگاه ویژه‌ای دارد و به لحاظ تاریخ اندیشه سیاسی مفهوم «منطق شکست» بر آن حاکم است

سید جواد طباطبایی تاکنون چندین کتاب و مقاله در زمینه اندیشه سیاسی در ایران تألیف نموده است. از این نویسنده طی سال‌های گذشته کتاب‌هایی چون *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، *ابن خلدون و علوم اجتماعی*، *خواجه نظام‌الملک*، *مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه*، و *بالاخره دیبچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران* چاپ و منتشر گردیده است. علاوه بر این، از ایشان مقالات و مصاحبه‌های متعددی درباره تجدد، توسعه، بحران هویت، سنت، مدرنیته، همچنین ترجمه کتاب‌هایی در زمینه فلسفه به چاپ رسیده است.

کتاب *دیبچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران* که موضوع بررسی این مقاله است شامل در آمد، شش فصل، قسمتی با عنوان خاتمه، کتابشناسی، نمایه نام‌ها و نمایه مفاهیم است. طباطبایی در آغاز توضیح می‌دهد که کتاب حاضر نخستین جلد از پژوهشی است که از سه دهه پیش درباره تاریخ اندیشه سیاسی قرون اخیر و دوره‌های تجددخواهی در ایران آغاز کرده است. سه کتاب *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، *زوال اندیشه سیاسی در ایران* و *خواجه نظام‌الملک*، دوران اسلامی تا عصر صفویه را در بر می‌گیرد و کتاب حاضر نخستین مبحث درباره دوران جدید است.

تاریخ اندیشه در ایران به دو دوره قدیم و جدید تقسیم می‌گردد. دوران قدیم از شاهنشاهی هخامنشی تا پیدایش صفویه و شامل دوره باستان و سده میانه است، که دوران هخامنشی تا سقوط ساسانیان، باستان نامیده می‌شود و سده میانه از آغاز دوره اسلامی تا صفویه را در بر می‌گیرد. ولی حد فاصل دوره قدیم و جدید، دوره گذار قرار دارد که از جنگ چالدران تا جنگ‌های ایران و روس را شامل می‌شود. (۱۳۱۸ - ۹۲۰ هجری) در این سال‌ها که نزدیک به سه قرن به طول می‌انجامد، ایران با مسایل جهانی و نیز نوگرایی مواجه می‌شود، اما هیچ تحولی که مقتضی ویژگی‌های دوران جدید باشد، نمی‌یابد. «در این سه سده، ایران زمین در وسوسه تجدد، در برخی دهه‌های این دوره، امایبتر پای درگل سنت اندیشه‌ای خلاف زمان و استبداد ایلی و قبیله‌ای نیروهای زنده و زاینده فرهنگ و تمدن خود را بر باد فنا داد.»^۷

فصل نخست

این فصل به گزارشی اجمالی از تاریخ سیاسی دوران صفویه تا قاجاریه اختصاص دارد. پادشاهان صفوی یکی پس از دیگری معرفی و ویژگی‌های آنها بر شمرده می‌شوند که اغلب‌شان در پی توجهی به امور مملکت همانند هم هستند. دوره‌ای از تاریخ ایران که از شکست چالدران تا جنگ‌های ایران و روس ادامه دارد، از دید نویسنده جایگاه ویژه‌ای دارد و به لحاظ تاریخ اندیشه سیاسی مفهوم «منطق شکست» بر آن حاکم است. وی جلد حاضر کتاب را در جهت روشن‌سازی این «منطق شکست» می‌داند و نگارش شرح واکنشی در قبال شکست را در مجلد بعدی وعده داده است.

در این فصل نظریه‌های تشکیل دولت صفویه مورد بررسی قرار گرفته‌اند و به ترکیب سه عنصر سلطنت، تصوف و تشیع پرداخته شده است. همچنین شکست شاه اسماعیل و بی‌توجهی او به استفاده از فن آوری نظامی اروپا مورد توجه قرار گرفته است. یکی از نکاتی که تا پایان کتاب نیز کمتر به آن پرداخته می‌شود، موانع مواجهه با غرب و عدم بهره‌گیری مناسب از فن آوری جدید است که وجه بیرونی آن بی‌ارتباطی با اروپا و وجه درونی آن از ارزش‌گذاری اخلاقی در باب به کارگیری توپ و سلاح آتشین است که استفاده از آن مطابق آیین جوانمردی قلمداد نمی‌شد.^۸ در واقع درک سیاسی حکومتگران ایران آمیخته به اخلاقیات و بیشتر به صورت سنتی بازتاب می‌یابد و درک مفاهیم مدرن سیاسی مبتنی بر حفظ منافع ملی فارغ از تقیدات اخلاقی معنی نمی‌یابد.

برخورد مورخان رسمی در پیروزی‌ها و شکست‌های نظامی با «توفیق الهی» و «حکمت بالغه الهی» تعبیر می‌شد. این موضوع که شکست‌های اساسی و مهم در ایران با برخورد منطقی مورخان همراه نبوده و مورد تجزیه و تحلیل درست و واقع‌گرایانه قرار نگرفته‌اند، موردی است که در جای جای این فصل به آن اشاره شده است. البته شیوه برخورد مشیت‌گرایانه از ویژگی‌های مسلط تاریخ نگاری مورخان ایرانی بوده است.

دوران طولانی شاه عباس با نگاه مثبت نویسنده تشریح می‌شود. با آنکه در این قسمت ذکر می‌شود که شاه عباس بر اساس غریزه به حفظ مصالح ملی دست می‌زند، اما دخالت شاه در امور تجارتي و در دست داشتن انحصار تجاری موجب گردید که منافع شخصی شاه و مصالح ملی در کنار یکدیگر قرار داده شوند و شاید به این دلیل یکسان انگاشته گردند. البته اقتدار و تمرکزگرایی شاه عباس امکان برخورد مقتدرانه‌اش را در حوزه روابط خارجی فراهم می‌کند. بنابراین اگر در این فصل به جای پرداختن به «سامان» به «سامان بخش» توجه می‌شد، این فصل همخوانی بیشتری با دیگر فصول کتاب می‌یافت.

در ادامه نیز هر چند ارتباط با غرب و موانع این ارتباط به درستی مطرح شده، ولی پیگیری آن برای خواننده تا پایان کتاب غیر ممکن است.

بنابراین شایسته‌تر بود که به روابط خارجی پادشاهان صفوی و برخورد آنها با اروپا پرداخته می‌شد، تا آنکه به ویژگی‌های شخصی و خلق و خوی رفتاری آنها با نقل قول‌های طولانی و خسته‌کننده و بیان نکاتی که در فصول بعد به هیچ وجه مورد استفاده قرار نمی‌گیرد؛ از جمله شاعر بودن شاه اسماعیل دوم و تخلص وی به «عادلی» که با قساوت او همخوانی نداشته، پرداخته شود.^۹

برخورد خصمانه نویسنده با نادرشاه و بی‌اعتبار دانستن اقدامات وی نیز تا حدی غیرمنصفانه به نظر می‌رسد. در واقع استقرار حاکمیت نادر را باید به چند دوره تقسیم کرد. در آن بین، فعالیت‌های نادر در رساندن حدود کشور به آنچه پیش از آن بود، عقب‌راندن نیروهای دولت‌های مهاجم و استقرار امنیت و آرامش در کشور از اقدامات مثبت نادر است،

ولی دوران ادامه جنگ‌ها و لشکرکشی‌های بیپه‌وده و فشارهای مالیاتی به مردم، مرحله‌ای دیگر از اقدامات نادر است که با بحران روانی او مقارن شد. به طور قطع همه این دوره‌ها را نمی‌توان یکسان در نظر گرفت.

فصل دوم: طرحی از نظریه دولت در ایران

در این فصل که از مهم‌ترین فصل‌های کتاب است، مبانی نظری بحث طرح می‌شود. مطلب با این پرسش آغاز می‌شود که مایه‌ثبات و تداوم قلمرو سرزمینی ایران در فرمانروایی سلسله‌هایی که بر ایران حکومت کردند، چه بود؟ به زعم نویسنده که جای تامل دارد از عوامل وحدت‌بخش در دوره اسلامی تا صفویه می‌توان از شاه و فرهنگ ایرانی نام برد که بر اساس اصول ایرانی‌شهری، شاه خدای روی زمین است. ابهام وضعیت ایران در دوره گذار این بود که ایران‌یکی از قدرت‌های درگیر در مناسبات سیاسی جهانی بود و از سوی دیگر در برابر سیطره منطق مناسبات جدید از خود پایداری نشان می‌داد. یعنی در درون دنیای جدید و در عین حال در بیرون آن قرارداد داشت.

روش طباطبایی در این قسمت طرح نظریه‌های والتر هیتس (Hinz)، در کتاب پیدایش دولت ملی صفویه است و نیز نقد کارل بروکلمان (Brockelmann) از نظریه دولت ملی که معتقد است مشکل بتوان سلسله‌ای را که خون عربی، ترکی و یونانی داشت و بر سپاهیان ترک متکی بود و با استفاده از علمای عربی تبار رسمیت یافته بود، نماینده قومیت ایرانی دانست.^{۱۰} همچنین در این قسمت نظریه راجر سبوری (Savory) مبنی بر ترکیب سه عنصر تصوف، تشیع و سلطنت و نیز سه دگرگونی عمده ساختار حکومتی در دوره صفویه (اتحاد علما - بازار، ارتش دائمی و دستگاه اداری متمرکز) که می‌توانست در تشکیل دولت نقش داشته باشد، مورد نقد قرار می‌گیرد.^{۱۱}

طباطبایی در ادامه این فصل به مقایسه بین ایران و اروپا و تفاوت‌های آن دو در تکوین دولت می‌پردازد.

از نظر ایشان تکوین دولت در اروپا به عوامل متعددی مربوط می‌شود:

- ۱- اجرای عدالت از کلیسا به دولت منتقل می‌شود.
- ۲- کاهش مهاجرت در اروپا و تعیین قلمرو جغرافیایی کشورها به ثبات سیاسی و ایجاد نهادهای حقوقی و مالی ویژه منتهی شد.
- ۳- رشد کشاورزی، جمعیت و افزایش تولید
- ۴- از قرن یازدهم میلادی به بعد شدت جدال کلیسا و دولت راه را برای پدیدار شدن دولت و تعریف مفهوم آن در تمایز با کلیساهموار کرد.

۵- فرمانروایان عرفی با از دست دادن منزلت دینی خود، اجرای عدالت را متکفل شدند. اجرای عدالت دستاویزی برای توجیه نهاد سلطنت به شمار می‌آمد و این امر مستلزم بهبود عملکرد نهادهای حقوقی قانونگذار بود.

۶- افزایش شمار تحصیل‌کردگان در سده دوازدهم، حقوقدانان هوادار

طباطبایی:

اندیشه سیاسی در ایران تا قبل از زمینه‌های جنبش

مشروطه بر سه پایه

فلسفه یونانی، اندیشه

ایرانشهری و کتاب و

سنت اسلامی، سه

جریان فلسفه سیاسی،

سیاستنامه نویسی و

شریعت‌نامه‌نویسی را

بوجود آورد. طی تحول

تاریخی جریان

سیاستنامه نویسی غالب

و دو جریان دیگر در

آن مستحیل شد



قانون شرع نظارت داشت، در تعارض قرار گرفت و در عمل و نظر تمایزی بین شخص و مقام ایجاد نشد.^{۵۵}

طباطبایی معتقد است نوعی هویت ملی پیش از پیدایش ملت در ایران شکل گرفت که موجب پیدایش دولت جدید ملی نشد. اندیشه ایرانی شهری موجب قوام هویت ایرانی بود. همچنین طباطبایی در نقد نظریه گوبینو که تنوع قومی و ترکیب جمعیتی ایران را برای شکاف بین دولت و ملت عمده کرده، عامل این جدایی را نه تنوع قومی که عملکرد حکومت‌ها و بی‌توجهی به آداب حکومت دانسته است.^{۵۶}

در کل در این فصل مفاهیم کلیدی همچون مفهوم «ملت»، «دولت ملی» و «هویت ملی» به درستی تعریف و مشخص نشده است. مراد نویسنده و تعریف وی از این مفاهیم نامشخص است، به همین دلیل به‌کارگیری این واژه‌ها در تاریخ ایران و کاربرد آن به درستی تبیین نشده است. مفهوم دولت سنتی که وظیفه آن تنها حفظ امنیت و تأمین جان و مال رعیت در مقابل پرداخت مالیات بود و فهم از دولت مدرن و گسترش وظایف آن که رسیدگی به رفاه عمومی و بهبود وضعیت عمومی شهروندان علاوه بر وظایف سنتی بود، به درستی تفکیک نمی‌شود و جایگاه زمانی آنها در تعبیر نویسنده مشخص نمی‌گردد.

نویسنده نظریه شاهنشاهی، وحدت در کثرت دوران باستان و به خصوص دوره هخامنشی را به عنوان نظریه و شیوه غالب در دوره باستان مطرح کرده است.

البته چون در آغاز دوران هخامنشی دین رسمی وجود نداشت، مبانی نظری و فکری نظام شاهنشاهی نزد ایرانیان مشخص و مدون نبود؛ شاید به همین دلیل است که در انتقال به دوره اسلامی شیوه کثرت در عین وحدت تجدید حیات نیافت و به قول نویسنده، اندیشه ایرانی باز پرداخت نشد. با وجود تمایز نظریه شاهنشاهی و اندیشه ایرانی که با دو اصطلاح به کار می‌رود، مبانی و اصول تشکیل دهنده آنها در طول کتاب نامشخص و به درستی تبیین نشده است. غلبه ترکان و بی‌پاسخ ماندن مفاهیم وحدت‌بخش نظریه ایرانی شهری که امکان بروز در حوزه اجتماعی نمی‌یابد از دیگر مباحثی است که نویسنده به سرعت از آن می‌گذرد.

فصل‌های سوم تا ششم شامل داده‌هایی است که بر پایه آن و متکی بر چارچوب نظری فصل دوم، طرحی از نظریه انحطاط ایران در مبحث پایانی با عنوان خاتمه ارائه می‌شود. در فصل سوم با بهره‌گیری از ۹ سفرنامه سیاحان غربی، نظام سیاسی و فرمانروایی در ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد و بر این اساس مهم‌ترین ویژگی‌های حکمرانی در ایران دوره گذار تشریح می‌شود که به قرار ذیل است:

امپراتوری در جدال با موفقیت پاپ به تدریج با

عرفی کردن بسیاری از مفاهیمی که از الهیات مسیحی و حقوق شرعی کلیسایی گرفتند، دستگاهی از مفاهیم و مقولات سیاسی تدوین کردند که موجب تکوین دولت‌های ملی شد. حیات دوگانه مسیح (جسم کثیف و جسم لطیف) وارد مبانی سیاسی شد و دولت به جای کلیسا قرار گرفت و جسم لطیف شد. شاه دارای مشخصه‌ای دوگانه شد: یکی در منظر جسم کثیف (شخص شاه) و دیگری جسم لطیف (مقام سلطنت).^{۵۷}

طرح نظریه شاهنشاهی به مفهوم کثرت در عین وحدت است که بر اساس نظر هگل از مفهوم شاهنشاهی در ایران رایش (Reich) قرار دارد و با مفهوم خودکامگی بسیار متفاوت است. پادشاه در اصل رمزی از وحدت در عین تنوع همه اقوام ملت به شمار می‌آید و در واقع شاهنشاهی «دولت دولت‌هاست».^{۵۸} «شاهنشاهی ایرانیان شیوه فرمانروایی بر سرزمین گسترده‌ای با اقوامی با زبان‌ها و آداب و رسوم گوناگون بود که به تدریج به حفظ تنوع و کثرت خود، ملت واحدی را تشکیل دادند».^{۵۹} نویسنده با طرح این که در ایران باستان شاهنشاهی وجود داشته است، نظریات مبتنی بر استبداد شرقی و همین طور ریشه‌ای بودن این خودکامگی را رد می‌کند.

تحول دولت در دوره اسلامی بیشتر در عمل در قالب سلطنت مطلقه باز پرداخت شد و همه مفاهیم وحدت بخش به حوزه شعر، ادب و عرفان انتقال پیدا کرد. به تدریج شعر و ادب دوره اسلامی جانشین اندیشه سیاسی شد. نتیجه شکاف بین تکوین دولت و اندیشه سیاسی ایرانی شهری، تبدیل شاه به یگانه نهاد و تکوین وحدت و هویت ملی در بیرون از دولت و شکاف بین دولت و ملت بود. از تحول سلطنت که بگذریم، فقدان دستگاه مفاهیمی که در کلیسا شناسایی الهیات مسیحی بود، مانع معرفتی عمده‌ای برای تمایز میان شخص پادشاه و مقام سلطنت در دوره اسلامی بود. نظریه خلافت (حقوق عمومی) به سلطنت میل کرد و با نظریه حقوقی اسلام که بر اساس آن حاکم شرع تنها بر حسن اجرای

طباطبایی: ابهام وضعیت ایران در دوره گذار این بود که ایران یکی از قدرت‌های درگیر در مناسبات سیاسی جهانی بود و از سوی دیگر در برابر سیطره منطق مناسبات جدید از خود پایداری نشان می‌داد. یعنی در درون دنیای جدید و در عین حال در بیرون آن قرار داشت

تبیین کند. گسستی که ابن مسکویه در سنت تاریخ‌نویسی ایجاد کرد متکی بر اسلوب فلسفی بود. وی حتی در تبیین‌پذیدارهای دینی از ضابطه خردمندانه سود جست. در آخرین دهه‌های سده چهارم نیز فردوسی، اندیشه تاریخی خردمندانه را باگویش دری در آمیخت. فردوسی را می‌توان واسطه‌العقد میان مسکویه و ابوالفضل بیهقی دانست. بیهقی نیز در دوران عصر زرین فرهنگ ایران، تاریخ‌نویسی ایرانی را با اسلوب آگاهی ملی و اندیشه تاریخی خردمندانه بنا نهاد. تاریخ‌نویسی در عصر زرین فرهنگ ایران مبین «آگاهی ملی» ایرانیان بود. در این دوره ترکیب زبان فارسی، فلسفه خردگرا و اندیشه سیاسی ایرانشهری عناصر منسجم دستگاه فکری بسامان ویگانه آغاز دوره اسلامی ایران زمین بودند.

در دوره سوم با پایان عصر زرین فرهنگ ایران و با آغاز دوره زوال اندیشه، اندیشه تاریخی نیز منحنی زوال اندیشه و انحطاط تاریخی ایران را دنبال کرد. در این دوره عناصر غالب اندیشه تاریخی، بیگانگی از آگاهی ملی و فسخ اندیشه تاریخی خردمندانه بود. در این دوره تنها تاریخ‌نویسان انگشت شماری توانستند سنت اندیشه تاریخی آغاز سده پنجم را دنبال کنند. از این نمونه می‌توان از تاریخ جهانگشای جوینی نام برد که با این کتاب دوره‌ای از تاریخ‌نویسی ایران به پایان می‌رسد.

«تاریخ‌نویسی جدید نه در تداوم و بسط سنت تاریخ‌نویسی قدیم ایران و حتی در گسست آگاهانه از آن بلکه در بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به این سنت آغاز شد.»^{۱۷} زوال اندیشه تاریخی و افول تاریخ‌نویسی در ایران همزمان با آغاز دوران جدید در مغرب زمین بود. از دشواری‌های عینی و تاریخی تاریخ‌نویسی در ایران علاوه بر زوال اندیشه که مانعی عمده و معرفتی در این امر بود می‌توان از موانع اجتماعی و سیاسی، همچنین نابودی اسناد و مدارک درشورش‌ها و آشوب‌ها نیز نام برد.^{۱۸} مبانی نظری تاریخ‌نویسی دوره‌گذار خطابی - دینی و در تداوم اندیشه تاریخی بود. دوره‌ای که با یورش مغولان آغاز شده بود. تاریخ‌نویسان این دوره فاقد آگاهی ملی بودند. آگاهی آنها به طور عمده دینی و بر پایه درکی خطابی از مبانی دینی فراهم آمده و هرگونه دریافت خردورزانه مبتنی بر تحلیل واقعیت تاریخی از این نوشته‌ها غایب بود. شاه در اندیشه تاریخ‌نویسان نیز مانند سیاستنامه نویسان در رأس هرم سامان سیاسی قرار داشت و نسبت او به اجتماع را همان نسبت خدا و عالم تعیین می‌کرد.^{۱۹} از دید تاریخ‌نویسان، شیوه فرمانروایی شاه برآمده از دیانت و متکی بر مشیت الهی بود. آنان سلطنت را ادامه نبوت و امامت و پادشاه صفوی را نایب امام می‌دانستند.^{۲۰}

با آغاز دوره صفوی، از دیدگاه تاریخ اندیشه سیاسی، نظریه سلطنت مطلقه جانشین اندیشه سیاسی ایرانشهری گردید. و سلطنت به تنها نهاد کشور تبدیل شد. در دوره صفویه با توجه به نظریه تشیع - تصوف و سلطنت، قدرت پادشاه بیش از گذشته مطلق بود زیرا بر طبق آن نظریه پادشاهی که امامت، شیخوخت و سلطنت را یکجا دارا بود، همه‌ساحت‌های مشروعیت اعم از دینی، معنوی، سیاسی و اجتماعی را در خود جمع

۱. نظام خودکامگی، استقرار شاه نهاد، از بین رفتن نهاد وزارت و خاندان‌های بزرگ که با پیروگی ترکان راه را بر ایجاد نهادهای جدید بست و به این ترتیب امکان تحول به دولت جدید از میان رفت. «شیوه فرمانروایی ایران دوره اسلامی پیوسته میان دو قطب افراط خودکامگی پادشاهان توانمند و تفریط نابسامانی‌های فرمانروایی شاهان سست عنصر در نوسان بود.»^{۲۱} که نتیجه آن یا استبداد مطلق شاهان خودکامه و یا هرج و مرج مطلق بود. در دوره گذار، دوران شاه اسماعیل و شاه عباس اول را می‌توان در زمره پادشاهان مقتدر قرار داد.

۲. عدم توجه به شیوه آموزش ولیعهد در دوره صفویه که موجب ضعف نظام پادشاهی ایران شد و یکی از عوامل انحطاط ایران بود.

۳. فقدان تعدد مالکیت خصوصی و این که پادشاه یکی از ملاکین در کنار سایر مالکین به حساب نمی‌آمد بلکه او، تنها مالک بود.

۴. فقدان نهادهای محدود کننده قدرت از جمله از بین رفتن خاندان‌های بزرگ دوره باستان و خاندان‌های دهقانی، ضعف نهاد وزارت و بالاخره فقدان اشرافیت موروثی.

۵. فقدان حوزه عمومی و مصالح عمومی.

فصل چهارم: سفارت و سفرنامه‌های ایرانیان

در فصل چهارم گزارش‌هایی از ۹ سفرنامه ایرانی که نویسندگان آنها در دوره گذار، به هند، خاور دور و اروپا سفر کرده‌اند، جهت تبیین دیدگاه آنها نسبت به تجدد غرب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

برخی از این مسافران فرستادگان رسمی دولت و بقیه سیاح، دانشجو یا تاجر بودند. سفرای دولتی به طور معمول توجهی به مسایل سیاسی - اجتماعی و بنیان‌های فکری غرب نداشتند. آنها اغلب به زبان کشور میزبان آشنا نبودند و بیشتر شیفته ظواهر و عجایب این کشورها می‌شدند، از این میان سه اثر در انتقال اندیشه تجددخواهی اهمیت اساسی داشت: **تحفه العالم** اثر عبداللطیف شوشتری، **مسیر طالبی** اثر میرزا ابوطالب خان و **سفرنامه میرزا صالح** که هر سه در اوایل قرن نوزدهم میلادی نگارش یافته بود.

فصل پنجم: اندیشه سیاسی تاریخ‌نویسان

در این فصل پیشینه تاریخ‌نویسی در ایران دوره اسلامی براساس اندیشه تاریخی حاکم بر هر دوره دسته‌بندی می‌شود. دوره نخست، اندیشه تاریخی در سده‌های اولیه اسلامی است که مبتنی بر اندیشه کلامی - دینی بوده و محمد بن جریر طبری به عنوان نماینده این گروه معرفی شده است. دوره دوم مربوط به سده‌های چهارم و پنجم است. با استوار شدن شالوده اندیشه فلسفه، اندیشه تاریخی نیز مفهوم خرد را به عنوان عمده‌ترین ضابطه و بنیادی‌ترین مقوله تاریخ‌نویسی طرح کرد.

از این گروه می‌توان از **ابوالحسن مسعودی** نام برد. این مسکویه در **تجارب الامم** خرد را یگانه ضابطه تاریخ‌نویسی دانست و سعی کرد با ضابطه عقل و واقع‌گرایی خردمندانه، دوران فرمانروایی آل بویه را

مفهوم دولت سنتی که وظیفه آن تنها حفظ امنیت و تأمین جان و مال رعیت در مقابل پرداخت مالیات بود و فهم از دولت مدرن و گسترش وظایف آن که رسیدگی به رفاه عمومی و بهبود وضعیت عمومی شهروندان علاوه بر وظایف سنتی بود، به درستی توسط طباطبایی تفکیک نمی‌شود و جایگاه زمانی آنها در تعبیر او مشخص نمی‌گردد

کرده بود. تاریخ‌نویسی با تأثیری که از عرفان گرفت، اندیشه سیاسی رایج از پیش قدسانی کرد. اندیشه تاریخی نیز از جنبه‌های خردگرایی عصر زرین خالی شد و همه دستاوردهای تاریخ خردگرایی نخستین سده‌های دوره اسلامی ایران را از دست داد. تاریخ‌نویسان که منشیان، دبیران و کارگزاران درباری بودند با زبانی مصنوع و متکلف در پی ارائه سرمشق‌های اخلاقی برآمدند.^{۳۰} از موارد انحطاط تاریخ‌نویسی و اندیشه تاریخی در دوره گذار، آن بود که طی تحولات تاریخی، تعادل میان دین و دنیادار اسلام به ارجحیت آخرت‌گرایی و تفسیر قدسانی از اسلام تبدیل شد. تاریخ‌نویسی نیز تحت تأثیر عرفان مبتذل کوشش بی‌سابقه‌ای در جهت عرفی‌زدایی یا قدسانی کردن اندیشه تاریخی کرد و آن را از جنبه‌های خردگرایی عصر زرین تهی نمود.

فصل نهم: اندیشه سیاسی دوره گذار

اندیشه سیاسی در ایران تا قبل از زمینه‌های جنبش مشروطه بر سه پایه فلسفه یونانی، اندیشه ایرانی‌شهری و کتاب و سنت اسلامی، سه جریان فلسفه سیاسی، سیاست‌نامه‌نویسی و شریعت‌نامه‌نویسی را به وجود آورد. طی تحول تاریخی، جریان سیاست‌نامه‌نویسی غالب و دو جریان دیگر در آن مستحیل شدند. در دوره گذار یگانه جریان قابل اهمیت، سیاست‌نامه‌نویسی بود ولی در قلمرو اندیشه سیاسی در این دوره به نوشته‌ای که دارای اهمیتی نسبی باشد، برخورد نمی‌کنیم. بیشتر این نوشته‌ها گردآوری از نوشته‌های پیشین و حاوی بحث‌های شرعی و اخلاقی بود و از نظر اندیشه سیاسی فاقد اهمیت محسوب می‌شود. آنها اغلب به توجیه سلطنت مطلقه می‌پرداختند. تنها استثنا در میان این نوشته‌ها، ترجمه و شرح عهدنامه مالک اشتر بود که در آن به مصلحت عمومی با اصطلاح «مصلح مرسله» توجه شده است. اما به رغم شرح و ترجمه قابل توجه فاضل مشهدی، مضمون سیاسی نهج البلاغه در این دوره مورد توجه قرار نگرفت. در عهدنامه مالک اشتر خدمت به رعیت به عنوان مرتبه عبادت در نظر گرفته شده و بر رعیت‌پروری تأکید شده است. همچنین رعایت مصلحت عمومی در عرصه‌های حیات اجتماعی و سیاسی و جلب رضایت مردم حتی در اجرای امور شرعی از موارد تعیین‌کننده محسوب گردیده است.^{۳۱}

رساله آینه شاهی نوشته فیض کاشانی در فلسفه سیاسی و روضه الانوار عباسی اثر محمدباقر سبزواری رساله‌های دیگری است که در این فصل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. فیض کاشانی غایت‌حیات انسان را گسستن از دنیا و نیل به بی‌نیازی می‌دانست و بدیهی است که بر این اساس مصلحت عمومی بی‌معنا می‌نمود. سبزواری به بیان نیازهای طبیعی

انسان پرداخته، اثر وی تلفیقی از بحث‌های شرعی و اخلاقی بود. در دوره گذار به دنبال زوال اندیشه‌یک شیوه التقاطی به وجود آمد و سبزواری نمونه این شیوه بود. وی به دوره‌ای تعلق داشت که فلسفه سیاسی و شریعت‌نامه‌نویسی در سیاست‌نامه‌نویسی مستحیل شد و سیاست‌نامه‌هایی شرعی به وجود آمد که به توجیه سلطنت مطلقه می‌پرداخت. در حالی که سیاست‌نامه‌های ایرانی‌شهری با نظریه شاهی آرمانی، به عنوان ضابطه‌ای در ارزیابی پادشاه بود.^{۳۲}

در پایان به دو رساله از سیدجعفر کشفی، به نام‌های تحفة الملوک و میزان الملوک، که در اوایل دوره قاجار نگاشته شده اشاره می‌شود. در این آثار، وی به تبع همه سیاست‌نامه‌نویسان آغاز دوره قاجار بین قدرت سیاسی و مرجعیت دینی

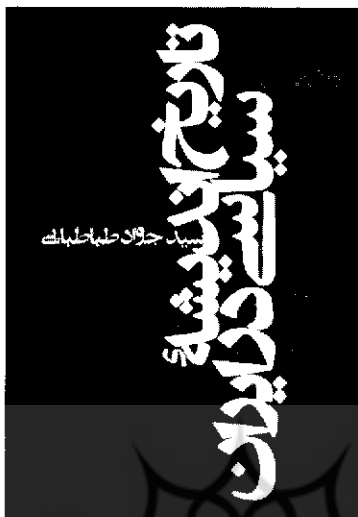
تمايز قائل است. بیان چنین عقایدی با نثری پرابهام همراه است.^{۳۳} زوال اندیشه و تصلب سنت در دوره گذار به مرتبه‌ای رسیده بود که در حوزه اندیشه سیاسی هیچ دگرگونی مهمی نمی‌توانست صورت گیرد و تنها خروج آگاهانه از سنت می‌توانست راهی به سوی آگاهی از بحران تمدن و فرهنگ ایرانی باز کند. در تاریخ اندیشه در ایران راه برون رفت از بن‌بست تصلب سنت، نه در گسست از سنت امکان‌پذیر شد و نه در تداوم آن. از درون سنت‌گرایان راه آن را بسته‌بودند. از بیرون نیز گسست از سنت از طریق نقادی آن و با تکیه بر مبانی اندیشه دوران جدید امکان‌پذیر بود. این نقادی ن‌یازمند آگاهی از بحران فرهنگ و تمدن ایران بود.^{۳۴}

«امتناع نیل به آگاهی در درون سنت و تأخیر پیدا شدن آگاهی در بیرون سنت موجب شد که گسست در تداوم یعنی تحول توأم با تذکر سنت ممکن نشود در دوره گذار امانت‌داران سنت هنوز نمی‌توانستند از تحولی که در بیرون قلمرو سنت اتفاق افتاده بود تصوری داشته باشند

از این رو تعارض میان سنت و تجددخواهی به رویارویی میان امانت‌داران سنت و تجددطلبان به پیکاری میان آنان منجر شد.»^{۳۵}

مبحث خاتمه:

در واقع شش فصل آغازین کتاب به عنوان دیباچه‌ای بر مبحث خاتمه تدوین شده است. «تاریخ اندیشه در ایران نتوانسته است زمینه‌های تدوین نظریه انحطاط ایران را فراهم آورد. در حالی که تاریخ اندیشه در مغرب زمین با نوعی نظریه انحطاط آغاز و بر پایه آن تدوین شده است... تامل در نظام سیاسی و نهادهای آن از مفردات اندیشه غربی بود.»^{۳۶} نویسنده بر این باور است که طرح نظریه تداوم تاریخی و فرهنگی امکان طرح نظریه انحطاط ایران را فراهم نکرد. همواره طرح شده است که فرهنگ ایرانی حفظ شد، بدون اینکه چیزهای از دست رفته، بررسی شود.



اندیشه سیاسی ایرانشهری در دوره اسلامی بازتولید شد، ولی جنبه‌های آرمانی آن یکسره از میان رفت و به نظریه سلطنت مطلقه تبدیل شد. ایرانیان برای حفظ فرهنگ و تمدن خود با مهاجمان به مصالحه پرداختند که این امر خود معنای زوال تدریجی داشت.^{۲۸}

در این قسمت از سوی نویسنده برای پاسخ به این پرسش که آیا ایرانیان به زوال و انحطاط ایران اندیشیده‌اند، چند کتاب و رساله مورد بررسی قرار می‌گیرد. **حزین لاهیجی** در شرح سوانح زندگی خود به دو نکته اشاره می‌کند: ۱- از بین رفتن خوی جنگ آوری ۲- غرق شدن در رفاه؛ **رستم الحکما** در کتاب **رستم التواریخ**، شاه را ببری از هر گونه عیبی دانسته و اطرافیان شاه را مقصر می‌داند.

در کتاب **مکافات‌نامه** از شاعری ناشناخته به عذاب خداوند اشاره شده و در کتاب **طب الممالک تیریزی**، فساد شاه و دربار و ترک امر به معروف و نهی از منکر از عوامل زوال دانسته شده؛ با این حال عملی‌ترین پیشنهاد او پختن آتش نخود با حضور همه فقراى اهل ذکر بود که بر... در هر حال نویسندگان این متون قادر به تفکیک اصول اخلاق فردی و جمعی نبودند. در تمامی این نظریات فقدان اندیشه سیاسی به چشمی می‌خورد. هیچکدام از آنها قادر به تبیین تاریخی نظریه انحطاط نبودند و از مقولات اخلاقی و دینی فراتر نرفتند.^{۲۹}

طباطبایی بیشتر بر عوامل داخلی مؤثر در انحطاط ایران تأکید دارد و این که ایرانیان خود تقدیر تاریخی‌شان را رقم می‌زنند.^{۳۰} وی عواملی چون جغرافیای سیاسی ایران (منطقه‌ای حساس و پرمخاطره) و زوال اندیشه و سقوط تاریخ‌نویسی را مواردی از تبیین نظریه انحطاط می‌داند. تاریخ‌نویسی مشحون از افسانه‌پردازی، خردگریزی، عصبیت دینی، «تفریط بی‌اعتنایی به دگرگونی‌های زمان و افراط‌خیال‌اندیشی درباره آینده» بود.^{۳۱} وی تاریخ‌نویسی را جایگاه «تکوین آگاهی ملی»^{۳۲} می‌داند و از جایگاه تاریخ‌گرایی (Historicism)، موضع‌گیری فلسفی و فلسفه تاریخی بدون این آگاهی ملی را امکان‌پذیر نمی‌داند. طباطبایی با دو مفهوم به تبیین دیدگاه خود می‌پردازد. نقل قولی از **عظامک جوینی** که «باد بی‌نیازی خداوند» را به عنوان تشریح حمله مغول مطرح می‌کند^{۳۳} که تعبیری از تقدیرگرایی و قهر خداوند است و نقل قولی از **مولانا مینی** بر اینکه ایرانیان در دوره‌هایی از تاریخ خود از سر ناآگاهی و درغیاب اندیشه‌های خردگرا، حاصل کشته‌خوردن خود را آتش می‌زدند^{۳۴} که حاکی از عملی غیرعقلایی است. این دو مفهوم یعنی تقدیرگرایی و عمل غیر عقلایی، مفهوم فلسفه تاریخ ایران و اسباب انحطاط این کشور را از دیدگاه تاریخ اندیشه سیاسی تبیین می‌کند.

در مبحث خاتمه، نویسنده به شش نوع تنش که ایران در کانون آنها قرار داشته، و در انحطاط کشور مؤثر بوده، اشاره نموده است:

- ۱- تنش آیینی - فرهنگی
- ۲- تنش میان فرمانروایی و فرهنگ ایرانی
- ۳- تنش‌های میان ایران و انیران
- ۴- تنش‌های میان فرهنگ ملی و آیین‌های بیگانه

۵- پی آمدهای تنش‌های سیاسی در نظام اقتصادی
۶- تنش‌های میان ایرانیان و ایران.

نکاتی در تبیین نظریه انحطاط

بسیاری از مواردی که طباطبایی در تبیین نظریه انحطاط مطرح می‌کند به صورت‌های دیگر در مباحثی همچون موانع توسعه، علل عقب ماندگی و موانع نوگرایی با الفاظی دیگر بیان شده است. مسئله تهاجمات که یکی از موارد اصلی مبانی تاریخ اجتماعی ایران است، بارها و بارها تکرار شده است. بی‌ثباتی سیاسی، عدم امنیت و بحران اقتصادی، تأثیر حمله ترکان و مغولان در نظام‌شهرنشینی ایرانی و پرداختن به مسایل سیاسی - اجتماعی و اقتصادی کشور که متأثر از تهاجمات، دچار دگرگونی‌های خاصی گردیدند، همه از مواردی است که کمابیش در حوزه‌های مطالعات جدید مطرح گردیده است.

روش طباطبایی در این کتاب بیشتر عمده کردن فقدان اندیشه سیاسی با بزرگ نمایی بخشی از دوره باستان (قسمتی از دوره‌هخامنشیان) و نادیده گرفتن و به سکوت برگزار کردن دوره سلوکیان، اشکانیان و تا حدودی ساسانیان است.

از مواردی که طرح آن در این بحث ضروری می‌نماید تعیین عناصر اندیشه ایرانشهری است که طباطبایی به وضوح به تبیین آن نمی‌پردازد. اندیشه‌ای که به گمان می‌توان در آن وحدت در کثرت، تمرکزگرایی، مدارا و تفکیک دین از دولت را یافت. این اندیشه در بازتولید دوره اسلامی به سلطنت خودکامه بدل می‌شود. این میحث نیزکه بسیار با اهمیت است به درستی تحلیل و بررسی و عوامل مؤثر آن‌شناسایی نمی‌شود و به گزاره‌های کلی در مورد آن اکتفا می‌شود. آیاعدم تدوین مبانی نظری اندیشه ایرانشهری در دوره باستان از عوامل تبدیل آن به سلطنت خودکامه در دوره اسلامی نیست؟ تکلیف نظام حقوقی در اندیشه ایرانشهری چیست؟ قانون ایرانشهری متکی بر چه عناصری اعمال می‌شده؟ آیا عنصر خودکامگی حکومت‌های دوره اسلامی در مبانی اندیشه ایرانشهری وجود نداشته است؟ چگونه و چرا قسمت‌هایی از آن از دست می‌رود و این گزینش بر چه اساس صورت می‌گیرد؟ و صدها پرسش و ابهام‌دیگر که به آن پاسخی داده نشده است.

آیا نظام‌های سیاسی موجب از میان رفتن مدارای دینی ایرانیان شدند؟ آیا این مدارا خاص ایرانیان است یا دیگر اقوام جهان نیز چنین هستند؟ چگونه خودکامگی که با خلق و خوی ایرانیان سازگار نبوده قرن‌های متمادی خود را به ایرانیان تحمیل کرده است.^{۳۵} آیا پیوند بین فرمانروایان و مردم، تنها از طریق رعایت مصالح عمومی ایجاد خواهد شد و آیا مردم در گذشته فهمی از ضرورت اجرای مصالح عمومی از سوی دولت داشته‌اند و کاربرد چنین مفاهیم جدیدی برای دوران پیش از مشروطه قابل طرح است؟ و نکته دیگر اینکه به فرض تبیین اندیشه سیاسی و نظریه انحطاط، چگونه این اندیشه از حوزه نظر به حوزه عمل منتقل خواهد شد.^{۳۶}

با توجه به اینکه حتی در زمانی که شاه عباس نظریه سه گانه ترکیب

به عقیده دکتر طباطبایی، از بین سفرنامه‌های ایرانی که نویسندگان آنها در دوره گذار، به هند، خاور دور و اروپا سفر کرده‌اند، سه رساله در انتقال اندیشه

تجدد خواهی اهمیت

اساسی داشت:

«تحفة العالم» اثر

عبدالطیف شوشتری،

«مسیرطالبی» اثر میرزا

ابوطالب خان و «سفرنامه

میرزا صالح» که هر سه در

اوایل قرن نوزدهم میلادی

نگارش یافته‌بود

پاسخ گفته است. گزارش نسبتاً مفصلی از این جلسه از طریق اینترنت^{۳۳} منتشر شد که گزارشی از آن در همین شماره مجله به چاپ رسیده است. در ذیل به نکاتی از آن اشاره می‌کنیم.

بخش نخست گزارش به شرحی از فصل‌های کتاب اختصاص دارد. در قسمت بعد با عنوان پرسش‌ها و تردیدها، مباحثی به این شرح مطرح می‌گردد:

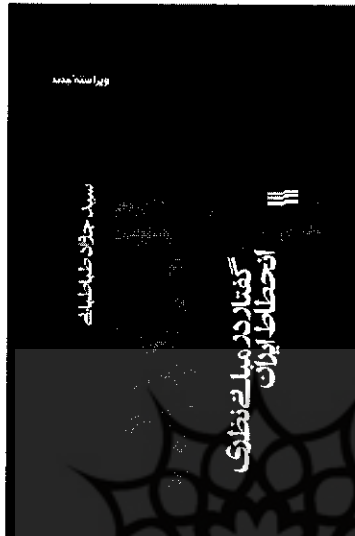
۱) آیا دریافت مجدد به مثابه «گسست در تداوم» و بر آمدن دولت نوین از دل الهیات مسیحی نظر غالب در اندیشه غربی است یا برعکس، گسست در اندیشه از طریق بازگشت به اندیشه یونانی و کلیسازدایی میسر شده است؟

۲) از سکولار در فصل پنجم کتاب به عنوان ویژگی دین یاد می‌شود. به صورت «دین دنیاگرایی سکولار و دین دنیا گریز قدسانی» و این دریافت از مفهوم سکولار با دریافت متعارف به معنای روند تاریخی جدایی ایمان و علم متفاوت است. توجیه این تفاوت در کاربرد مفهوم چیست؟

۳) با وجود نشانه‌های فراوان گرایش به نكوهش دنیا و برتری دین در نهج البلاغه چگونه آن را فصلی نو در تاریخ اندیشه سیاسی ایران در دوره گذار می‌توان نامید.

۴) این نظر که شاه عباس تأملی ژرف در سرشت قدرت سیاسی داشته تا چه اندازه واقع بینانه است؟ بخش دوم گزارش، به سخنان چند تن از نقادان کتاب طباطبایی می‌پردازد.

دکتر اصغر شیرازی، مفهوم اندیشه سیاسی ایران‌شهری را که توسط طباطبایی به صورتی مثبت و ارزشمند تلقی گردیده، نقد نموده است. وی معتقد است طباطبایی عناصر استبداد خیز و منحط آن را نادیده گرفته است. البته طباطبایی اهمیت این اندیشه را بیشتر در آن می‌داند که مانع حل شدن ایران در خلافت اسلامی شده است. به نظر می‌رسد که روش طباطبایی در بهره‌گیری از عناصر تاریخی، بیشتر کاربردی است و به روش پست مدرنیسم نزدیک می‌شود. او برای اثبات نظریه خود به بزرگ‌نمایی عناصر اندیشه سیاسی ایران‌شهری که در جایی آن را «عرف» معرفی می‌کند، می‌پردازد. هر چند در هیچ کجا به درستی عناصر اندیشه ایران‌شهری نیز تبیین نمی‌شود. طباطبایی در مواجهه با ست و نقد آن، تاریخ را با صبغه‌ای فلسفی، همچون ابزار به کار می‌گیرد و در این میان چنان‌به بزرگ‌نمایی ایران پیش از اسلامی می‌پردازد که اگر به جزئیات رویدادهای تاریخی نظر شود، ممکن است با چالش‌های جدی مواجه گردد. گو اینکه، به هر رو نخستین تلاش جدی برای بهره‌گیری



سلطنت، تشیع و تصوف را در حوزه نظر باور داشت، در عمل به غریزه و حس خود مراجعه می‌کرد. ارتباط بین اندیشه و عمل که در اروپا با نزدیکی و بهره‌گیری از یکدیگر به دوره نوزایش بدل شد در ایران با موانعی جدی روبرو بود و آسیب‌های اساسی را موجب شد.

علاوه بر پرسش‌هایی که مطرح شد، نقدها و بررسی‌هایی نیز بر کتاب طباطبایی نوشته شده است. از این نمونه می‌توان به کتاب پرسش از انحطاط ایران، بازخوانی اندیشه‌های دکتر سید جواد طباطبایی اشاره کرد که توسط علی اصغر حقدار نگاشته شده است.^{۳۴} این کتاب نوعی گردآوری نه چندان روشمند از آثار طباطبایی است که تکه تکه‌هایی از کتاب‌های طباطبایی را به صورتی نامنظم در کنار هم جای داده و نویسنده آن کمتر به نقد نظریات طباطبایی پرداخته است.

مقاله‌ای نیز توسط حسن قاضی مرادی در نقد نظر طباطبایی در مورد شاه عباس منتشر شده است.^{۳۵} قاضی مرادی بر نظر طباطبایی مبنی بر اینکه استبداد «شاه عباس» را استبدادی روشنگرانه خوانده، انتقاد کرده است. قاضی مرادی در مقاله خود به نکات ریز مباحث تاریخی پرداخته و در پی اثبات آن است که تمامی اقدامات شاه عباس در جهت منافع شخصی بوده و انگیزه عمومی و اصلاح طلبانه نداشته و نتایجی که در دراز مدت حاصل شده به ضرر رعایا و مردم بوده است. باید گفت که طباطبایی قصد بیان تاریخ روایی و باز کردن نکات و ظرایف آن را نداشته است. در این‌که شاه عباس اول حکومت استبدادی داشته، شکی نیست؛ کتاب طباطبایی در جهت تطهیر وی برنیامده، بلکه در چارچوب تاریخ تفهیمی کلیاتی از تفکر تاریخی خود را در بستر تاریخی گسترده مطرح کرده است که ذهن جزئ‌نگر قادر به دیدن آن نیست. طباطبایی نگاهی عمیق، هدفمند و فلسفی بر وقایع دارد. وی بیشتر بر تمرکز قدرت و اقتدارگرایی شاه عباس تأکید دارد در حالی که قاضی مرادی بر مسایل اخلاقی و رفتاری توجه دارد و گاه جایگاه فاعل و ناظر تاریخی را در مباحث در هم می‌آمیزد. این که اقدامات شاه عباس چه نتایجی در دوره‌های بعدی دارد. از دیدگاه ناظر تاریخی است. در حالی که انگیزه و عمل شاه عباس در دوران سلطنتش از منظر فاعلی به چگونگی تأثیر آن بر آینده واقف نیست و خلط این دو حوزه فهم تاریخی را به آشفتگی نزدیک می‌کند.

پرسش‌ها و نقدهای عمیق و قابل توجهی نیز در جلسه نقد و بررسی کتاب طباطبایی توسط «انجمن دوستداران اندیشه» در برلین مطرح گردیده که طباطبایی نیز در این جلسه شرکت و به پرسش‌های حاضران

طباطبایی بیشتر بر عوامل داخلی موثر در انحطاط ایران تأکید دارد و این که ایرانیان خود تقدیر تاریخی‌شان را رقم می‌زنند. وی عواملی چون جغرافیای سیاسی ایران (منطقه‌ای حساس و پرمخاطره) و زوال اندیشه و سقوط تاریخ نویسی را مواردی از تبیین نظریه انحطاط می‌داند

آگاهانه از گذشته تاریخی به سود امروز نیز هست.
محمدعلی مرادی نقاد دیگری است که در مورد «شرایط امکان یا امتناع تاریخ نویسی در ایران» سخن می‌گوید و بر زمان تاریخی برای رسیدن به بینش تاریخی تاکید می‌کند و در این راستا به چند مورد اشاره می‌کند:

- ۱) مفهوم زمان در فرهنگ و ادب و متون دینی ما، مفهومی منقطع و گسسته و نه پیوسته و مداوم است. این مسئله و بدینی به زمان مانع شکل‌گیری مفهوم تاریخی در ایران شده است.
 - ۲) هر چند در فرهنگ عرفانی می‌توان «من» را یافت ولی «من عرفانی» با «من دکارتی» بسیار متفاوت است.
 - ۳) این که در فرهنگ ایرانی نیروی تخیل بر فهم غالب است بر خلاف فرهنگ غربی موجب پیشرفت در شعر و ادب شده و مانعی جدی بر سر راه بینش تاریخی است و اگر بتوانیم در تعادل رابطه تخیل و فهم معادله را به سود فهم دگرگون کنیم، امکان تاریخ‌نویسی را فراهم کرده‌ایم.
- شهرام اسلامی** نیز منتقد دیگری است که به ناپیوستگی وعدم تجانس برخی مفاهیم در کتاب اشاره می‌کند و معتقد است طباطبایی در پی در افکندن فلسفه تاریخ است و نظریه ایران‌شهری عنصری متافیزیکی در سرتاسر نوشته‌های او است. همچنین هسته‌محوری نظریه انحطاط پذیرش عصر زرین فرهنگ ایران است که انحراف از این دوران مقدمه انحطاط بوده است.

در پایان، تنها این نکته را می‌توان افزود که مجموعه این نقدها حاکی از اهمیت کتاب **دییچه‌ای بر نظریه انحطاط** است. مطالعه این کتاب به دانشجویان رشته تاریخ و علاقه‌مندان به مسایل ایران توصیه می‌شود. هر چند امکان ارائه این مطالب با حجم کمتری نیز وجود داشت. با این وجود نکات قابل توجه‌ای در این مجموعه یافت می‌شود. طباطبایی با روش‌شناسی خاص خود و بهره‌گیری از شیوه مقایسه‌ای، به طرح نظریه انحطاط یا علل عقب‌ماندگی ایران می‌پردازد. وی معتقد است راه تجدد جز از طریق درگیری با سنت باز نمی‌شود. این که در کجای جهان ایستاده‌ایم، منابع ما چیست و با این شرایط چه می‌توانیم انجام دهیم.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- طباطبایی، جواد: در آمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، کویر، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲- زوال اندیشه سیاسی در ایران، کویر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳- این خلدون و علوم اجتماعی - وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، طرح نو، تهران، ۱۳۷۴.
- ۴- خواجه نظام الملک، طرح نو، تهران، ۱۳۷۵.
- ۵- مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه، نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۰.
- ۶- دییچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۰.

- ۷- همان، ص ۱۲.
- ۸- همان، صص ۳۴ - ۳۳.
- ۹- همان، ص ۴۹.
- ۱۰- همان، صص ۱۱۹ - ۱۱۷.
- ۱۱- همان، صص ۱۲۵ - ۱۲۲.
- ۱۲- نگاه کنید به: همان، صص ۱۳۷ - ۱۳۲.
- ۱۳- همان، صص ۱۴۵ - ۱۳۹.
- ۱۴- همان، ص ۱۴۳.
- ۱۵- همان، صص ۱۵۲ - ۱۴۹.
- ۱۶- همان، صص ۱۶۲ - ۱۶۰.
- ۱۷- همان، ص ۲۲۸.
- ۱۸- همان، ص ۲۸۴.
- ۱۹- همان، ص ۲۸۸.
- ۲۰- همان، ص ۲۹۸.
- ۲۱- همان، ص ۳۰۶.
- ۲۲- نگاه کنید به صص ۳۱۴، ۳۳۹.
- ۲۳- نگاه کنید به صص ۳۵۳ - ۳۴۱.
- ۲۴- نگاه کنید به صص ۳۸۱ - ۳۵۹.
- ۲۵- نگاه کنید به صص ۳۹۸ - ۳۸۱.
- ۲۶- نگاه کنید به ص ۳۹۹.
- ۲۷- همان، ص ۴۰۰.
- ۲۸- همان، ص ۴۰۶.
- ۲۹- همان، ص ۴۱۰.
- ۳۰- همان، صص ۴۳۳ - ۴۱۱.
- ۳۱- همان، صص ۴۴۹.
- ۳۲- همان، ص ۴۵۰.
- ۳۳- همان، ص ۴۵۵.
- ۳۴- همان، ص ۴۵۲.
- ۳۵- همان، صص ۴۵۹ - ۴۵۸.

- ۳۶- مساله استبداد به عنوان یکی از مسایل اساسی تاریخ ایران در مباحثی چون استبداد شرقی، مسئله آب، نظام‌های حکومتی ایلی، همخوانی با تصوف و تشیع مورد بررسی نویسندگان گوناگون قرار گرفته است. برای نمونه نگاه کنید به: جواد موسوی خوستانی (ویراستار)، کتاب توسعه، نظریه‌های اجتماعی، ج ۱۱، تهران، ۱۳۸۱.
- ۳۷- علی اصغر حقدار، پرسش از انحطاط ایران (بازخوانی اندیشه‌های دکتر سید جواد طباطبایی)، کویر، تهران، ۱۳۸۲.
- ۳۸- حسن قاضی مرادی، شاه عباس صفوی: مستبد خیرخواه؟، کتاب توسعه، ج ۱۱، صص ۱۲۷ - ۱۰۹.

طباطبایی: «شیوه فرمانروایی ایران دوره اسلامی پیوسته میان دو قطب افراط خودکامگی پادشاهان توانمند و تقریب نابسامانی‌های فرمانروایی شاهان سست عنصر در نوسان بود.» که نتیجه آن یا استبداد مطلق شاهان خودکامه و یا هرج و مرج مطلق بود